نیش‌قلم

هیچ شاعر و داستان‌نویسی «استاد» نیست مگر خلافش ثابت شود!

حسینی| بگذارید همین ابتدا خیالتان را راحت کنم: هیچ شاعر و داستان‌نویسی «استاد» نیست، مگر خلافش ثابت شود! کسانی که به محافل فرهنگی مانند نشست‌های داستان‌خوانی یا شب شعرها آمد و شد دارند این واژه را زیاد می‌شنوند. صفت و لقبی که عده‌ای به مدیران چنین جلساتی یا مدرسان شعر و داستان یا آن‌ها که بهتر از بقیه می‌نویسند یا سن و سال‌دارهای محافل می‌چسبانند و کم‌وبیش در همه موارد نیز حاتم‌بخشی‌شان ناروا و نادرست است!

شاعر یا داستان‌نویسی که چهارپنج سال، اصلا گیرم چند دهه، سابقه جلسه‌گردانی دارد، جلسه‌گردانی باسابقه است که از قضا خودش هم می‌نویسد؛ همین! بدیهی است که مجری مراسم بودن دلیلی بر استادی نمی‌شود. حتی کسی که دارد به هنرجویان خود داستان‌نوشتن یا سرودن می‌آموزد عموما فقط مدرس ادبیات است. به همین ترتیب، اهل قلمی که به واسطه خواندن چند ترجمه -آن هم با جایگاه و ارزش نامشخص و تأییدنشده- آشنایی‌ای با نظریه‌ها و مفاهیم ادبی پیدا کرده، اما خوب درباره ادبیات حرف می‌زند و الفاظ دهان‌پرکن بر زبان می‌آورد و حتی به فرضْ بسیار خوب و هنرمندانه می‌نویسد، باز لزوما استاد نیست! و کسی که سنش بیشتر از باقی شرکت‌کنندگان یک محفل ادبی است فقط مسن‌تر از بقیه است و این تفاوت سنی کمترین ربطی به استادی ندارد. گویا تعارف بی‌جا -که متأسفانه از آسیب‌های فرهنگی‌ای است که دامن ما ایرانی‌ها را گرفته -یکی از عوامل استاد خطاب کردن کسانی است که شایسته این لقب نیستند. طرفْ بزرگِ جمعی از اهالی ادبیات در شهری یا مثلا محفلی ادبی است و کسی رویش نمی‌شود به او کمتر از استاد بگوید! مبتدی یا ناآگاه بودنِ خود شخص گوینده نیز دیگر عامل این‌گونه خطایی است؛ اینکه کسی تشخیص ندهد چه کسی را با این عنوان خطاب کند. گاهی نیز ذوق‌زدگی باعث خطا می‌شود؛ مثلا درباره آن‌ها که مبهوت فن بیان یا قلم شخصی می‌شوند و دیگر نمی‌توانند او را استاد خطاب نکنند! واژه‌ها بار دارند و در پس واژه «استاد» نیز مفاهیم گفته و ناگفته‌ای چون تبحر در آموزش و برخورداری از جایگاه در پژوهش پنهان است. همچنین می‌توان از رواج متعارف این لقب در محافل دانشگاهی یاد کرد؛ یعنی کسی را که کسوت استادی دانشگاه پوشیده و مدرک بایسته را برای این امر دریافت کرده می‌توان «استاد» خطاب کرد. اما در دیگر موارد عموما دام ابتذال -به معنای تهی شدن واژه از معنا- ما را تهدید می‌کند؛ مایی که بلد نیستیم القاب و صفات را در جای خود استفاده کنیم و با بزرگ کردن نابجای افراد، به جوان‌ترهایی که تازه وارد وادی آفرینش ادبی شده‌اند سرمشق غلط می‌دهیم و از راه راست منحرفشان می‌کنیم!

فراخوان

طرحی برای تشویق دانش‌آموزان به کتاب‌خوانی

انتشار فراخوان پویش ملی «خوانش کتاب»

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان پویش ملی «خوانش کتاب» را برای تشویق دانش‌آموزان و خانواده‌ها به مطالعه آغاز کرده است. به گزارش شهرآرا به نقل از اداره کل روابط عمومی و امور بین‌الملل کانون، این پویش با شعار «آینده خواندنی است» در بستر برنامه کاربردی شاد اجرا می‌شود و تا پایان سال تحصیلی ۱۴۰۳-۱۴۰۲ نیز ادامه می‌یابد. بر پایه این خبر، تهیه فیلم‌های کوتاه، پادکست، نماهنگ، کتاب صوتی، خوانش کتاب اعضای خانواده برای دانش‌آموز، عکاسی از کتاب‌خانه‌های خانگی، برگزاری مسابقه کتاب‌خوانی، ارائه کتاب‌های کودک و نوجوان با تخفیف‌های ویژه در تارنمای فروش کانون به مناسبت‌های مختلف از جمله برنامه‌هایی است که برای اجرای گسترده‌تر و فراگیر این پویش در سراسر کشور پیش‌بینی شده است. هم‌زمان با اجرای این پویش، طرح کانون و مدرسه نیز در سراسر کشور برگزار می‌شود تا به موازات آن، پویش «خوانش کتاب» بیش از پیش به دانش‌آموزان و اولیای مدارس و خانواده‌ها معرفی شود. برهمین اساس، ۱۰۰ ثانیه با کتاب، روی خط کتاب (نوجوان)، برایم بخوان (خانواده)، مسابقه عکاسی «عکس از کتابخانه خانگی» (کودک و نوجوان)، به وقت کتاب (بخش ویژه)، معرفی کتاب خوب، ارائه فهرست کتاب‌های مناسب (ویژه والدین)، بخش فروش فوق‌العاده تارنمای دیجی‌کانون به نشان digikanoon.ir برخی از بخش‌های پویش ملی «خوانش کتاب» ویژه دانش‌آموزان (کودک و نوجوان) و خانواده‌هاست. این پویش علاوه بر توسعه و ترویج فرهنگ مطالعه و کتاب‌خوانی به‌عنوان یک ویژگی ممتاز فرهنگی و زمینه‌ای برای توسعه فرهنگی کشور، در عین حال به دنبال دستیابی به اهداف دیگری مانند بالابردن کمی و کیفی فعالیت کتاب‌خوانی دانش‌آموزان، تقویت سواد خواندن از طریق تقویت مهارت‌های دیداری، شنیداری، گفتاری و خواندن، ایجاد بستر مناسب برای تقویت کنشگری دانش‌آموزان، معرفی کتاب مناسب و استفاده بهینه از فضای مجازی با جلب مشارکت دانش‌آموزان در راستای توسعه و ترویج فرهنگ کتاب‌خوانی است. علاقه‌مندان به مشارکت در این پویش فرهنگی ملی می‌توانند به صفحه ویژه پویش «خوانش کتاب» در برنامه کاربردی «شاد» مراجعه کنند. شیوه‌نامه برگزاری پویش دربردارنده اطلاعات کامل این رویداد نیز در سامانه کانون پرورش فکری به نشانی kpf.ir و پایگاه خبری کانون به نشانی kanoonnews.ir بارگذاری شده است.

زین قند پارسی

علیرضا حیدری|مدرس و پراستاری

ناویراسته ✗

پس از اینکه حرف من تمام شد، یهو زدز یر گریه و از جلسه بیرون رفت.

ویراسته ✓

پس از اینکه حرف من تمام شد، یه‌هو/یک‌هو زد زیر گریه و از جلسه بیرون رفت.

نکته

در «یهو»، بی هیچ دلیلی یک «ه» حذف شده است. بنابراین، شکل درست آن «یه‌هو» و «یک‌هو» است.

#زین_قند_پارسی

در جست‌وجوی تصویر حقیقی آن بزرگ‌بانو

درباره کتاب «زیست‌نامه مادر امام رضا(ع)» نوشته ناهید طیبی

سنابادی

کتاب‌خوان

حضور شخصیت زن بسیار می‌تواند به‌گیرایی و دراماتیزه کردن داستان یاری برساند. شما کمتر داستان و رمانی پیدا می‌کنید که شخصیت زن در آن کمرنگ باشد، اما بار نمایشی و تأثیرگذاری عاطفی درخور توجهی داشته باشد و بتواند در مخاطب خود تغییری ایجاد کند. در اینجا مقصود از تغییر، ازاین رو به آن روشدن و تحول خواننده داستان نیست، بلکه به تأمل واداشته شدن و تأثیر حسی پذیرفتن او از چیزی است که خوانده است. بعید است ادبیات داستانی دینی و مذهبی نیز از این امر مستثنا باشد و وقتی واقعیت و روایتی تاریخی-مذهبی را پرورش می‌دهیم تا از آن داستان کوتاه یا رمانی بیافرینیم، اگر در داستانمان شخصیت زن داشته باشیم و بتوانیم از پس پردازش هنرمندانه آن شخصیت برآییم، احتمال خواندنی و جذاب شدن داستان ما افزایش پیدا می‌کند. این شخصیت‌ها گاهی می‌توانند کاملا برساخته نویسنده باشند (البته در داستان دینی و مذهبی با توجه به حساسیت‌های مربوط به آن، آوردن شخصیت خیالی نباید به‌گونه‌ای اصل واقعه و روایات را مخدوش سازد که به اعتقادات اصیل دینی آسیب بزند). اما گاهی نیز شخصیت‌های داستانِ دینیِ واقعی هستند؛ مانند زنان خاندان پیامبر(ص). در این میان گفتن از این انسان‌هایی که در تاریخ به راستی وجود داشته‌اند هم دشواری‌های خاص خود را دارد. از سویی یافتن منبع موثق کار ساده‌ای نیست و از سوی دیگر نیاز به منابع جامع است که اطلاعات موردنیاز نویسنده را برای خلق داستانش تأمین کند. درباره برخی زنان خاندان معصومین(ع)، دانسته‌های اندک یا متناقضی وجود دارد و نزدیک شدن به موثق‌ترین معلومات درباره ایشان نیازمند پژوهش‌های تازه‌تر یا مراجعه به چنین پژوهش‌هایی است. زندگی و اطرافیان امام رضا(ع) از آنجا که ایشان تنها امام معصومی هستند که مزارشان در ایران قرار دارد، برای داستان‌نویس ایرانی به شکل ویژه‌ای جذاب است و نوشتن از مادر حضرت نیز به همین دلیل می‌تواند مورد توجه باشد. کتاب «زیست‌نامه مادر امام رضا(ع)»، نوشته ناهید طیبی، پژوهشی است که می‌تواند به‌کار این اهالی قلم بیاید. مؤلف آن در مقدمه کتاب اشاره می‌کند که تلاش کرده تا از طریق تحقیق در مأخذ متقدم و کتاب‌های روایی و تاریخی و شرح احوال (تراجم) زنان و همچنین کتاب‌های فقهی و انساب و...، بی آنکه تأکید و تعصبی بر مشهورات داشته باشد، تصویری حقیقی از آن بانوی بزرگ ارائه کند. تصویری که قرار است بیانگر هویت و ویژگی‌های شخصیتی ایشان باشد. البته کتاب نام برده پیش از اینکه به طور خاص به‌کار داستان‌نویسان بیاید به شکلی عام‌تر می‌تواند برای علاقه‌مندان به تاریخ اسلام و سرگذشت اهل بیت(ع) سودمند باشد. سرانجام، برای آشنایی بیشتر با کتاب، بخشی از آن را بخوانید: «جامع‌ترین اثر [تا سده ششم هجری] که در آن بابی به تناسب موضوع - تاریخ و زندگی امام رضا(ع) - به مادر امام رضا(ع) اختصاص داده شده و نویسنده، مجموعه روایات مرتبط را گردآورده است، کتاب عیون اخبار الرضا(ع) شیخ صدوق (م ۳۸۱) است، امّا پیش از آن، برخی روایات از منابع قرن دوم تا چهارم و سپس منابع قرن پنجم به طور اختصار وگزینش شده یافت می‌شود. [...] در نقل‌هایی از محدّثان و مورّخان بزرگ قرون دوم تا چهارم در کتاب تاریخ اهل البیت (۱۴۱۰، ص ۱۲۳) که توسط سید محمدرضا حسینی گردآوری شده، درباره مادر امام رضا(ع) آورده شده است: [...] مادر علی بن موسی الرضا خیزران، مُربیه (ظاهرا همان مرسیه است که به دلیل نبودن دندانه در رسم‌الخط قدیم در استنساخ اشتباه شده است و از جمله تصحیفات به شمار می‌رود.) کنیز صاحب اولادی بود که وی را «نوبیه» نیز گفته‌اند و (أروی)، أمّ البنین -که خداوند از او خشنود باد- نامیده می‌شد. به احتمال، ابتدای جمله خیزران المرسیه بوده و علایم ویرایشی بین آن‌ها صحیح به نظر نمی‌رسد و أمّ ولد هم نشانگر موقعیت اجتماعی وی در جامعه آن روز (یعنی کنیزکه در مقابل حرّه است) بوده و به یقین، أمّ البنین کنیه اش می‌باشد نه نام وی گرچه به آن شهرت یافته باشد. در هر حال به اقتضای انگیزه، اهداف و ضرورت‌های نویسندگان کتاب، تنها به اسامی بانو اشاره شده و مطالب مربوط به خریداری او، صفات و امور دیگر مطرح نشده است.» کتاب «زیست‌نامه مادر امام رضا(ع)» را انتشارات به نشر به چاپ رسانده است.



من کتاب‌های تمام اعصار را گرامی می‌دارم

نگاهی به مقوله کتاب‌بازی در گذشته و امروز به اتفاق اظهارنظر چند آدم کتاب‌باز

کندوکاو

خواندن فی‌نفسه فضیلت نیست، بلکه خوب و درست خواندن هنر است، هنری که فقط خواننده‌ای مادرزادی می‌تواند به آن دست یابد. *ادیت وارتون، مقاله عیب کتاب‌خوانی*

محبوبه عظیم‌زاده| قرن‌ها پیش کسانی بوده‌اند که در به در در جست‌وجوی کتاب بودند و امروز هم هستند. حالا یا صرفا برای کتاب روی کتاب گذاشتن چون دوست داشته و دارند احساس فرهیخته بودن بهشان دست بدهد، یا فقط برای لذت مطالعه و آموختن. آدم‌هایی که کتاب محور اصلی زندگی‌شان است و خورد و خوراک و شب و روز و دوست و رفیق و همه‌کس و همه‌چیزشان که با وجود آن‌ها دیگر به احدالناسی احتیاج ندارند. ما امروز به سراغ همین آدم‌ها رفته‌ایم. آدم‌هایی که با کتاب زنده‌اند و زندگی می‌کنند. کمی از نمود این مسئله در قرن‌های پیش گفتیم و کمی از ظهور و بروز آن در روزگار کنونی. درضمن، نگاه چند تن از آدم‌های کتاب‌خوان و کتاب‌باز اطرافمان را هم در این‌باره جویا شدیم.



جنون کتاب‌خوانی در ملأعام

حکایت دوست‌داران کتاب از شیفتگان افراط‌گرای آن جداست و واقعیت این است که این مواجهه از سر افراط، سابقه دیرینه و گسترده‌ای دارد و همیشه به یک چهاردیواری شخصی و یک گوشه دنج در همسایگی کتاب‌ها و کتابخانه محدود نمی‌شده است. برعکس، خیلی اوقات این جنون کتاب‌خوانی، تبدیل می‌شده به مرضی که در فضای عمومی خودش را نشان می‌داده است. امپراتوری اولیه رم، یکی از کسانی بوده که به این درد مبتلا بوده، اما این داستان مسبب ایجاد دشمنی‌هایی هم می‌شده است. سنکا، فیلسوفی رمی بود که با این پدیده و آدم‌های درگیر آن خصومت داشت، البته دشمنی او با جنبه نمایش‌گرانه این اتفاق بود و با کتاب جمع‌کن‌های خودنما. او از جنون کتاب‌خوانی عمومی بیزار بود.

فرصتی برای بالابردن کلاس اجتماعی

جنبه دیگر این ماجرا، اهمیت نمادین کتاب است و پُرروشن‌فکری گرفتن با آن. مسئله‌ای که خودش را، هم در دنیای این روزهای ما که آن را عصر مدرنیته می‌خوانیم، نشان می‌دهد و هم، اگر در دل تاریخ عقب‌گرد کنیم به مصادیقی خواهیم رسید. در همین دوره‌ای که امپراتوری رم جنون کتاب خواندن داشت و سنکا از خودنمایی‌های عمومی آن بیزاری می‌جست، پدیده‌ای به نام رسیتاسیو ظهور کرد؛ به معنای کتاب‌خوانی‌های ادبی و عمومی و به نمایش گذاشتن آن که به وسیله نویسندگان و شاعران اتفاق می‌افتاد. اتفاقی که باعث شد بسیاری از شهروندان ثروتمند آن زمان کتاب را فرصتی برای بالا بردن کلاس اجتماعی خود در نظر بگیرند.

کتاب فقط بهانه است

حالا اگر بخواهیم به امروز برگردیم، جا دارد از محتوای موجود در شبکه‌های اجتماعی یاد کنیم که کتاب در آن‌ها صرفا دستمایه‌ای شده برای تبلیغات و تظاهر. تولیدات تصویری یا ویدئویی که بعضا به شدت عجیب‌غریب است و بعد از کلی تلاش نیز نمی‌توان بین کتاب و اصل قضیه هیچ خط و ربطی پیدا کرد. پست‌هایی که کتاب در آن‌ها وسیله‌ای است برای ژست گرفتن یا تبلیغ دیگر ادوات و تجهیزات، یا حتی وسیله‌ای که می‌تواند بدن ورزیده یک بدنساز و ورزشکار را نشان بدهد یا ابزاری باشد دخیل در دکوراسیون داخلی یک خانه. به این‌ها اضافه کنید، خط‌کشی‌هایی که در همین بستر مجازی، دارد به وسیله عده‌ای که اتفاقا کارشناس این حوزه هم نیستند، بین کتاب‌خوان‌ها و کتاب‌نخوان‌ها اتفاق می‌افتد و حتی بین مردان و زنان کتاب‌خوان! جمله «زنانی که کتاب می‌خوانند را دست‌کم نگیرید» شاید برای خیلی‌های‌تان آشنا باشد!

هی تو! واژگانت حال مرا بهم می‌زند

اگر بخشی از واکنش‌ها به این مسئله، یعنی کتاب‌خوانی افراد خودستا و خودبین در رم، خود را به شکل دشمنی فیلسوف‌هایی چون سنکا نشان داد، در مواردی هم به سوژه طنزهای طعنه‌آمیز تبدیل شد. مارکوس والریوس مارشال، یکی از طنزنویسان رومی بود که در یکی از قطعه‌های خود این مسئله را به بادتمسخر گرفت: «وقتی می‌ایستم برایم می‌خوانی/ وقتی می‌نشینم برایم می‌خوانی/ وقتی می‌دوم برایم می‌خوانی/ وقتی به دست‌شویی می‌روم برایم می‌خوانی/ به حمام می‌گریزم، در گوشم زمزمه می‌کنی/ به استخر می‌روم، نمی‌گذاری شنا کنم/ شتابان به سراغ شام می‌روم، در مسیر مرا متوقف می‌کنی/ سر میز غذا می‌رسم، واژگانت حال مرا به هم می‌زند.» یکی دیگر از نمودهای مخالفت کردن با کتاب‌خوان‌های افراطی، در اثر «کشتی ابلهان» سباستین برانت (یا کشتی احمق‌ها)، کلام‌شناس اومانیست آلمانی به چشم می‌خورد. او در این اثر می‌گوید ابلهان اشکال گوناگونی دارند که یکی از این جماعت، ابله کتاب‌باز است و اولین کسی است که سوار کشتی می‌شود. برانت از زبان این ابله می‌گوید: «در این کشتی من شماره یکم/ به دلایلی که از قبل مشخص است/ بله، می‌بینید که من اولین نفرم، چون کتابخانه‌ام را دوست دارم/ کتاب‌های باشکوهی که دارم تمامی ندارند، اما کمتر کتابی از آن‌ها را می‌توانم بفهمم/ من کتاب‌های تمام اعصار را گرامی می‌دارم/ و مگس‌ها را از صفحاتشان دور می‌کنم/ وقتی سخن از هنر و علم شود، من می‌گویم که در خانه شادتر از هرجا هستم/ من هیچ‌گاه شادتر از زمانی نیستم که کتاب‌هایم در کنارم هستند.»

در جست‌وجوی کتاب‌های آستر ابریشمی و با پوست گوساله

غائله کتاب‌بازی و کتاب‌خوانی، اما به همین جا ختم نمی‌شود. برای این قضیه وجه پزشکی نیز قائل می‌شوند. اصطلاح Bibliomania برای افرادی استفاده می‌شود که دچار جنون جمع‌آوری کتاب به صورت افراطی و وسواس‌گونه هستند. اصطلاح bibliokleptomania نیز یکی دیگر از واژگان مرتبط با این مقوله است که از میل به دزدیدن کتاب حکایت دارد. در قرن ۱۹، جمع‌آوری کتاب بین نجیب‌زادگان و بیشتر در بریتانیا مرسوم و به وسواسی تبدیل شد که یکی از گرفتارانش آن را جنون کتاب نامید. در همین دوره، یک کشیش و کتاب‌شناس انگلیسی، این عارضه را از منظر علم طب بررسی کرد و در ادامه تحقیقاتش از فاکتورهایی گفت که می‌تواند یک کتاب‌باز را مقهور کند تا به سراغ دسته خاصی از کتاب‌ها برود. فاکتورهایی مثل نسخه‌های چاپ اوّل، اصلی، چاپ حروف گوتیک و قطع بزرگ؛ کتاب‌هایی که لبه کاغذ آن‌ها با ابزارهای برش و صفحه‌بندی چیده نشده؛ نمونه‌های مصور؛ نمونه‌های نایاب با صحافی مراکشی یا آستر ابریشمی و نمونه‌هایی که روی پوست گوساله چاپ شده‌اند.

بهترین روایت جرم ۲۰۰۷ متعلق به یک کتاب‌دزد بود

«جنون کتاب»، نوشته آلیسون هوور بارتلت که با ترجمه مجتبی ویسی و به وسیله نشر ثالث منتشر شده، کتابی است که شرح یک روایت واقعی از یکی از همین مبتلایان است که در پی علاقه بیمارگونه‌اش به کتاب، رو می‌آورد به دزدیدن کتاب و برای دست‌یافتن به نسخه‌هایی که می‌خواهد، دست به هر کاری می‌زند؛ کارت اعتباری دیگران را جعل می‌کند و در این راه بارها به زندان می‌افتد. جالب است بدانید که این کتاب در آمریکا به یکی از کتاب‌های پرفروش تبدیل شد. کتابی که جایزه بهترین روایت جرم در سال ۲۰۰۷ را از آن خود کرد.

ورق برمی‌گردد، کتاب‌بازها محبوب می‌شوند

هرچند در آغاز سده نوزدهم، نگاه مثبتی نسبت به این قبیل افراد وجود نداشت و اغلب آن‌ها در زمره افراد بیمار و ضداجتماع در نظر گرفته می‌شدند، اما این اعتراف نیز وجود دارد که وجد آدم‌های کتاب‌باز و تمایل آن‌ها برای جمع‌آوری نسخه‌های نایاب باعث شد تا آرشیوها و مجموعه‌های ادبی و فرهنگی غنی و ارزشمندی ایجاد شود. چیزی که از آن حتی با عنوان یک میراث ادبی ملی نیز یاد می‌شود. در سده‌های بعد، اوضاع از این هم بیشتر تغییر کرد و جمع‌آوری کتاب دیگر یک امر مذمت‌شده نبود و برعکس، شد مایه مباهات و ملاکی برای ارزش‌گذاری. تغییری که دلیل آن این‌گونه توجیه شد: تشخیص کتاب خوب از بد و کتاب ارزشمند از کتاب بی‌ارزش، علم است و دانش. پس افرادی که به این علم دست یافتند و از این دانش برخوردارند، شایسته ستایش هستند نه نکوهش. نگاه مثبتی که تا امروز هم ادامه پیدا کرده و کتاب‌بازهای کتاب‌خوان را از آن وجهه فرهیختگی عاری از تجمل و ادا برخوردار کرده است. البته ما نظر چند تن از آدم‌های کتاب‌خوان و کتاب‌باز را هم در این باره پرسیدیم.

یکی می‌خواهد کلکسیون جمع کند و یکی گزیده‌تر کار می‌کند

یکی از افرادی که با او صحبت می‌کنم، به همان نگاه جمع‌آوری یک میراث ادبی مکتوب معتقد است و می‌گوید: «خیلی به این فکر می‌کنم که یک مجموعه جذاب از کتاب‌های به‌دردبخور و شاید کمیاب و نایاب در آینده، برای فرزندم باقی بماند. این تفکر را حتی وقتی مجرد بودم هم داشتم و از همان زمان با این هدف دست به خرید کتاب می‌زدم. علاقه آدم خیلی در این موضوع دخیل است. نگاه شخصی من این است که رمان و داستان را باید بخوانی و دستت نگه‌نداری، اما کتاب‌های مرجع، یعنی کتاب‌هایی که می‌دانم بسته به علاقه و حیطه کاری‌ام مدام باید به آن‌ها رجوع کنم و اطلاعات مهمی دارند را می‌خرم، جمع می‌کنم و سعی می‌کنم تا یک آرشیو جامع و کامل در کتابخانه‌ام داشته باشم.» دوست دیگری این‌گونه برایم شرح می‌دهد: «یکی از تعریف‌های رایج کتاب‌باز بودن تمایل به خرید کتاب‌های کلکسیونی و نایاب است. یعنی خیلی‌ها دوست دارند کتاب‌هایی داشته باشند که دیگران ندارند. یک جور پز داشتن کتاب‌های خاص مطرح است. من اما خودم به عنوان کسی که هم کتاب‌باز است و هم کتاب‌خوان، محتوای کتاب برایم ارجح است. یعنی اگر از کتابی که می‌خواهم دو نسخه وجود داشته باشد که یکی قدیمی و منحصربه‌فرد باشد و دیگری از ترجمه‌ای خوب برخوردار باشد، ترجمه را اولویت می‌دهم.»

یک نفر دیگر نیز می‌گوید: «به شخصه با مقوله کتاب‌بازی کنار نمی‌آیم. دنبال کتاب‌های خوب یا کتاب‌هایی که دوست دارم بخوانم می‌روم، اما نگاهم همیشه این بوده که بخوانم و لذت ببرم و یاد بگیرم. حتی گاهی به نقطه مقابل این داستان هم فکر می‌کنم. یعنی به جای هر روز گسترده‌تر کردن کتابخانه‌ام، یک دامنه مطالعاتی محدود، اما جامع داشته باشم. آن قدر جامع که بتوان بارها و بارها به آن‌ها رجوع کرد و آموخت.»

پشت هر جنون یک حماقت هم نهفته است

آخرین نفری که به سراغش می‌روم نظرش را این‌گونه بیان می‌کند: «فکر می‌کنم بیشتر آدم‌ها فرق این دو را با یکدیگر نمی‌دانند. یعنی همین که تو داری کتاب می‌خوانی پس لزوما کتاب‌باز هم هستی. از طرفی، فکر می‌کنم، کتاب‌بازی معنای دیگری دارد. یک جور تاریخ و قدمت و کهنگی در این واژه وجود دارد. یک جور جست‌وجوگری و دنبال کردن و خسته نشدن. برای همین، کتاب‌های نایاب و کمیاب چاپ اصلی، همیشه قیمت‌های نجومی دارد. شرط اصلی کتاب‌باز بودن، معمولا به شدت کتاب‌خوان بودن است. یعنی تو باید یک کتاب‌شناس حاذق باشی تا برایت مهم باشد چاپ اصلی فلان کتاب چه نکاتی دارد و چرا به چاپ‌های دیگر ارجح است. یک بُعد کتاب‌بازی، کاسب‌کاری است و یک بعدش عشق و جنون. یعنی طرف کتاب اصلی را نمی‌خرد که بعد با قیمت خدا تومان بفروشد، نگه می‌دارد وحتی به دیگران هم امانت می‌دهد. بعضا دیده‌ام بچه‌ها از کتاب نایابی اسکن می‌گیرند تا دیگران هم بتوانند هرزمان خواستند از آن استفاده کنند. هر عشقی یک ویژگی مثبت دارد و یک حماقتی پشتش نهفته است.»

منابع:

ابلهان کتاب‌باز، نوشته فرانک فوردی، ترجمه علیرضا شفیعی‌نسب، وبسایت ترجمان علوم انسانی.

جنون کتاب؛ تاریخ عجیب اعتیاد به خریدن کتاب، نوشته لورن بری، ترجمه مینا فراهانی، وبسایت ترجمان علوم انسانی.

جنون کتاب، نوشته آلیسون هوور بارتلت، ترجمه مجتبی ویسی.